

عوامل انحطاط تمدن نوین اسلامی از منظر «ابوالحسن ندوی»

عوامل انحطاط تمدن نوین اسلامی از منظر «ابوالحسن ندوی»

عباس ابوطالبی

دانش آموخته علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

نذیر احمد سلامی

عضو هیئت علمی دانشگاه مذاهب اسلامی، استاد حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان

تمدن‌هایی که در طول تاریخ ظهور کرده‌اند، پس از مدتی شکوفایی یا رو به ضعف و انحطاط نهاده‌اند یا از بین رفته‌اند. چنین واقعیتی این پرسش را مطرح می‌سازد که عوامل ضعف و انحطاط تمدن‌ها چیست؟ این پژوهش، ریشه‌های شکل‌گیری انحطاط تمدن اسلامی را بر اساس دیدگاه «ابوالحسن ندوی» بررسی می‌نماید. مفروض این پژوهش این است که از نظر امام ندوی، سکولاریسم و انحراف از آموزه‌های اصیل اسلامی، باعث زوال انحطاط تمدن مسلمانان در دوره‌هایی از تاریخ گردیده است. این پژوهش، با روشی «تحلیلی» و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی سعی در پاسخگویی به پرسش مهم علت انحطاط تمدن اسلامی است.

پیشگفتار:

تمدن، بر پایه‌هایی استوار است در بستر آنها زاده شده و رشد می‌کند، از این‌رو، می‌توان گفت که در یک کلی اگر عوامل پیدایش تمدن دچار افول و زوال شود، تمدن نیز خواسته یا ناخواسته فرو خواهد ولی در عین‌حال، برخی عوامل از پاره‌ای دیگر مهم‌تر و نقش آنها در احیاء و فروپاشی تمدن برجسته‌تر است؛ یکی از متفکران اسلامی که انحطاط تمدن اسلامی از دغدغه‌های فکری‌اش بوده و در این زمینه دست به تحقیق و پژوهش زده است، «ابو الحسن ندوی» است. کتاب معروف وی «ماذا خسرو العالم بانحطاط المسلمین» در پاسخگویی به سؤال مهم علل انحطاط تمدن اسلامی نگاشته شده است.

تعریف مفاهیم:

1- تمدن

«تمدن» معانی مختلفی دارد؛ اما اصلی‌ترین معنایی که محققان بر آن اتفاق نظر دارند، شهرنشین شدن و اقامت در شهر است. بر همین پایه، این کلمه معادل واژه‌ای «شهر آیینی» و به معنای «حسن شهرت» است. در ادبیات فارسی، تمدن به معنای همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی-اقتصادی، دینی، سیاسی و ... است. (کاشفی، 1394: 41) اما در زبان عربی تمدن معادل واژه «الحضاره» به معنای اقامت در شهر است و از ریشه‌ای *حَضَرَ* به معنای شهر، قریه و روستا است و در مقابل بدویت و بادیه نشینی قرار دارد. (جان احمدی؛ 1395: 24) اما در اصطلاح، تعریف‌های متفاوتی و فراوانی برای تمدن مطرح شده است که به پاره‌ای از آن اشاره می‌شود:

مجموعه ساخته‌ها و اندوخته‌های معنوی و مادی جامعه انسانی، مجموعه اندوخته‌ها و ساخته‌های معنوی و مادی در طول تاریخ انسان. (ویل دورانت، 1370: 5) در دایره‌المعارف، تمدن را محصول تلاش جمعی بشر برای طی کردن مراحل تکامل اجتماعی و رسیدن به مرحله عالی آن یعنی زندگی شهری با

2- انحطاط:

واژه انحطاط از (حط) و در لغت به معنای فرو افتادن چیزی از بلندی است. (راغب اصفهانی، 1383: 242) در فرهنگ و ادبیات فارسی، با استفاده از فرهنگ‌های مختلف، معانی زیر را برای

این واژه ارائه داده اند؛

انحطاط یعنی «پستی گراییدن»، دو نشیب رفتن شتر به کشیدن مهار، فرود آمدن در منزل و به بیان دیگر، منظور ما از انحطاط عبارت است از؛ توقف رشد مظاهر یک تمدن یا تخریب و ویرانی آن، یا کند شدن رشد آن یا برآورده نشدن و ظاهر نشدن جلوه های یک تمدن آن گونه که لازمه آن تمدن و قابل انتظار از آن تمدن می باشد. (صانعی، 1395: 10)

3- مروری بر زندگی و اوضاع سیاسی فرهنگی «ابوالحسن ندوی»

1-3- زندگی نامه

سید ابوالحسن علی ندوی، در روز ششم محرم سال 1332 برابر با 1913 م در دهکده تکیه کمان واقع در هفتاد کیلومتری لکهنوی هندوستان در ولایت اتارپرداش شمالی، در خانواده ای مذهبی و دانش دوست دیده به جهان گشود. «ندوی» تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش لکهنو آغاز نمود و پس از اتمام دوره ی متوسطه در سال 1927 م وارد دانشگاه لکهنو شد. او همچنین در دانشگاه دیوبند از محضر «مولانا حسین احمد مدنی» کسب فیض نمود. وی در سال 1934 در بیست سالگی در دانشگاه «ندوه العلماء» در لکهنو به تدریس پرداخت و در آنجا با رهبران و مصلحان عصر خود همچون «انور شاه کشمیری، محمد الیاس، مولانا زکریا» آشنا شد و از محضر آنان کسب فیض نمود. وی مدتی به دعوت دانشگاه اسلامی مدینه به عنوان استاد میهمان در آنجا مشغول تدریس گردید. «ندوی» سرانجام در 23 رمضان المبارک آخرین روز سال 1999 م قبل از نماز جمعه، دار فانی را وداع گفت. (ندوی، 1999: 19)

2-3- وضعیت سیاسی اجتماعی عصر «ابوالحسن ندوی»

بعد از اینکه انگلیسی‌ها در سال (1857 م) کاملاً بر هند مسلط شدند، دانشمندان مسلمان برای نجات دین اقدام به تأسیس مراکز اسلامی و انجمن‌های مستقل از دولت کردند. از جمله‌ی این اقدامات، تأسیس دارالعلوم دیوبند در نزدیکی دهلی و انجمن ندوه‌العلما سال (1312 ه.ق) در شهر لکهنو بود. ابو‌الحس ندوی از تربیت‌یافتگان دارالعلوم وابسته به ندوه‌العلما و از استادان آن در رشته ادب و تفسیر سیاسی بود (صانعی، 1395: 5) مبارزه با استعمار و احیای قدرت و تمدن اسلامی از همان ابتدا در اندیشه و تفکر امام ندوی نمایان بود. وی علت سیطره کفار «انگلستان» بر اسلام «هندوستان» را دوری از سیره علمای اسلام و انحراف در آموزه‌های اصیل اسلامی و جدایی دین از سیاست و وجود حاکمانی فاسد در عرصه حکومت اسلامی می‌دانست و راه حل آن را عمل به دستورات اسلامی در عرصه حکومت داری و انتخاب حاکمانی در طراز دین اسلام می‌دانست.

2- عوامل ضعف و انحطاط تمدن اسلامی:

تمدن بر پایه‌هایی استوار است که در بستر آنها زاده شده و رشد می‌کند؛ از این‌رو، می‌توان گفت در یک دید کلی اگر مسلمانان از فضا و موقعیتی که در اسلام در آن رشد و توسعه یافته است فاصله بگیرند، تمدن اسلامی خواسته یا ناخواسته فرو خواهد ریخت، ولی در عین حال، برخی عوامل از پاره‌ای دیگر مهم‌تر و نقش آنها در انحطاط و ضعف تمدن برجسته‌تر است؛ افزون بر آنکه، گاه عوامل خارجی سبب نابودی یک تمدن می‌شود؛ از این‌رو، می‌توان عوامل انحطاط تمدن‌ها را در دو عامل اصلی و کلی (داخلی و خارجی) بررسی نمود. ولی با توجه به اینکه این پژوهش، ریشه‌های شکل‌گیری انحطاط تمدن اسلامی را از نظر «ابو‌الحسن ندوی» بررسی می‌نماید و بدلیل اینکه تأکید امام ندوی بر عوامل داخلی در شکل‌گیری انحطاط تمدن نوین اسلامی این پژوهش به بررسی عوامل داخلی انحطاط تمدن نوین اسلامی از منظر امام ندوی می‌پردازد، با توجه به اینکه «ندوی» با تأکید بر ابعاد تاریخی و تحلیلی تمدن نوین اسلامی، انحطاط را محصول سیاست دانسته ابتدایه طور مختصر به بررسی دیگاه نظریه سیاسی پیرامون انحطاط تمدن اسلامی می‌پردازیم.

3- نظریه سیاسی در مورد انحطاط تمدن اسلامی

تمدن اسلامی بر مبنای سیاسی، معیار توالی دولت‌ها و خاندان‌های حکومتی مهم‌ترین عامل در دوره بندی تاریخ و تمدن اسلامی از گذشته تاکنون بوده است؛ زیرا دولت‌ها و خاندان‌های حکومت‌گر نقش اصلی

را در خلق رویدادهای تاریخی و ساماندهی امور اجتماعی اقتصادی و فرهنگی تمدن اسلامی داشته اند. (صانعی، 1395: 18) از جمله چالش هایی که جوامع گوناگون و به ویژه جامعه اسلامی با آن مواجه هستند؛ «انحطاط سیاسی» است. انحطاط سیاسی بیشتر از هر چیز به این معناست که جامعه از لحاظ حکومت و در عرصه حکمرانی دچار پیچیدگی شود؛ به گونه ای که این پیچیدگی به پستی، سقوط و عقب ماندگی آن جامعه بینجامد.

4- بررسی ریشه های شکل گیری انحطاط در تمدن نوین اسلامی از منظر «ابوالحسن ندوی»

4-1- انحراف و بدعت در زندگی مسلمانان «فاصله گیری از روش و سیره سیاسی مذهبی پیامبر و صحابه»:

از عوامل سقوط و انحطاط جوامع و تمدن ها از جمله تمدن اسلامی، از هم گسیختن رشته اتحاد و تفاهم و همبستگی در جامعه و ظهور و اختلاف و تفرقه در میان جامعه است. این عامل در طول تاریخ، به عنوان یک مؤلفه اصلی در سقوط جوامع اسلامی به شمار می آید. (صواف، 1389: 170) پس از رحلت بنیان گذار فرهنگ و تمدن اسلامی، رسول اکرم (ص)، امت اسلام- چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ عقیدتی- گرفتار تفرقه گردید و به گروه های گوناگون تقسیم شد: مانند شیعه، سنی، معتزله، اشعری، مرجئه، شعوبیه، قدریه، اصولی و اخباری.. جالب آن که هر یک نیز مدعی می شد که تنها مسلک وی، مسلک راستین محمد (ص) است.

فرقه گرایی که از عواملی چون فکری-فرهنگی، مادی، سیاسی، منع حدیث و گسترش فتوحات اسلام پدید آمده بود، به کاهش توان جهان اسلام و مسلمانان در گسترش و پایایی تمدن اسلامی انجامید و بخش اعظم آن در راه اختلافات، صف بندی، تعصب و برادر کشی به هدر رفت. (جعفریان، 1373: 213)

در حوزه سیاسی، تمدن اسلامی نظریه خلافت را مطرح کرد که در آن ویژگی های پسندیده در خلیفه مطرح بود و هم مردم در آن نقش جدی داشتند؛ اما پس از مدتی، با تغییر اندیشه سیاسی در حوزه انتخاب خلیفه و زمامدار جامعه اسلامی مواجه شدیم و خلافت اسلامی به پادشاهی خود کامه مبدل شد. در این دوره، با همه اختلاف هایی که می توان میان حکومت ها و نظام های سیاسی در سرزمین های اسلامی و دوره های گوناگون یافت، امری مشترک در همه زمان ها و مکان ها وجود دارد که عبارت از: خود کامگی و اتکای قدرت سیاسی بر زور و تزویر است؛ از این رو، روح سیاست و منحصر به فرد آن در تمام این دوران جز

تغلب نیست. (کاشفی، 1394: 222-223). «ندوی» با بررسی دوره حکومت عباسیان از منظر تاریخی این حکومت را دوران پرفراز و نشیب در تمدن اسلامی می‌داند چرا که در دوران حکومت عباسیان در بغداد (132-656 ق) رخداد‌های مهم تاریخی روی داد که هر یک به تنهایی در بروز ضعف دربار خلافت و رشد آفات تمدنی مؤثر بودند، وقایعی چون روی کار آمدن خلفای نا کارآمد، فساد مالی، سیاسی و دینی دستگاه خلافت، ورود ترکان به بغداد در عصر خلافت معتصم، استیلای آل بویه بر اریکه قدرت عباسیان (334-447 ق)، سلطه سلجوقیان بر دربار خلافت عباسی (447 ق)، قدرت گیری وزرا و امیرالامرا و سرانجام هجوم مغولان به بغداد (656) همگی در انحطاط دستگاه خلافت اسلامی مؤثر بودند. (جان احمدی، 1395: 235) واپسین قرون عصر خلافت عباسیان در حالی سپری شد که اریکه قدرت خلافت از خلیفه ای ضعیف به خلیفه ای دیگر دست به دست می‌شد و عملاً به دلیل نا توانی در اداره ای دربار خلافت نقشی بر عهده نداشتند. این مشکل اساسی به نفوذ وزرا و امیرالامرا و رقابت مادران و همسران خلیفه دامن می‌زد. (آدام منز، 1394: 25-26، 27)

2-4- وجود رهبران نا صالح:

به اعتقاد «ابو الحسن ندوی» یکی از عوامل مهم انحطاط تمدن اسلامی، تغییر شرایط رهبری جامعه و انتخاب افرادی نا لایق به عنوان حاکم اسلامی می‌باشد. وی در توضیح مفهوم اجتهاد در مورد شرایط رهبری مسلمانان، داشتن توانایی حل و فصل حوادث و رویداد های پدید آمده در زندگی مسلمانان و در کل جهان و در بین ملت های که در قلمروش وجود دارند و یا در مسائلی که جدیداً به وقوع می‌پیوندد، مسائلی که در مورد آنها فقهی مدون و نظریه ای منقول یا فتوایی تهیه شده، وجود ندارد؛ را از شرایط الزامی حاکم اسلامی می‌داند. از آنجا که اوج فرهنگ و تمدن اسلامی در عصر خلافت عباسیان رقم خورد، ناگزیر می‌باید ریشه های ضعف و رکود را نیز در همین دوره بررسی کرد؛ زیرا طبق تئوری ابن خلدون در کنار عوامل رشد و بالندگی، زمینه های رکود و رخوت نیز شکل می‌گیرد که با غفلت از این آفات، انحطاط تمدن حتمی خواهد بود (ابن خلدون، 1374: 320-323). «ابو الحسن ندوی» به همین اشاره می‌کند که: «متأسفانه و از بخت بد جهان بشری، مقام «حکومت اسلامی» را افرادی بدست گرفتند که نه آمادگی لازم را داشتند و نه واجد شرایطش بودند. وی در ادامه توضیح می‌دهد که آنان «خلفای بنی امیه و بنی عباس» نه دارای روحیه جهاد در راه اسلام بودند و نه تربیت دینی و اخلاقی استوار و ژرفی دریافت کرده بودند. به اعتقاد وی، این حکم شامل تمام خلفای بنی امیه [1] و بنی عباس [2] به استثنای خلیفه ی راشد، عمر بن عبدالعزیز [3] می‌شود. «امام ندوی» یکی از آسیب های جامعه اسلامی در آن دوران را عدم توجه حاکمان اسلامی به دستورات و فرامین اسلام می‌داند. وی در همین زمینه توضیح می‌دهد که آنان (حاکمان وقت اسلامی) در تمام اعمالشان؛ چه آنچه انجام می‌دادند و چه آنچه انجام نمی

دادند، نماینده‌ی خود و سیاست خود بودند. نه از طرف اسلام نماینده بودند و نه سیاست مشروع اسلام و نه تعالیم اخلاقی اسلام را نمایندگی می‌کردند. به اعتقاد وی بسیاری از رجال حکومتی الگوهای کاملی در دین و اخلاق نبودند؛ بلکه در وجود برخی از آنان هنوز رگه‌ها و تمایلات جاهلی وجود داشت. اینجا بود که کنترل دین و اخلاق زایل شد و حرکت امر به معروف و نهی از منکر قدرت‌ش را از دست داد؛ زیرا نه به قدرتی تکیه داشت و نه هم از جانب حکومت مورد حمایت بود. (ندوی؛ --1395، 188) «امام ندوی» به همین دلیل، عدم اجرای دقیق امر به معروف و نهی از منکر را یکی از پایه‌های سقوط تمدن نوین اسلامی می‌دانست.

همانگونه که وجود رهبران صالح در یک جامعه مقدمات تعالی آن را فراهم می‌سازند وجود رهبران نا‌لایق نیز موجب انحطاط و حرکت به سمت سقوط و عقب‌ماندگی خواهند شد. رهبران نا‌لایق، زمامداران نا‌سالمی هستند که بر اساس حدیث معروف «الناس علی دین مکوهم» جامعه را به سمت انحراف و کژی می‌کشانند. رهبران نا‌لایق را می‌توان در دو گزاره مورد ارزیابی قرار داد. یکی رهبران نا‌لایق فکری که همان علمای وابسته به هوای نفس هستند و دیگری رهبران نا‌لایق سیاسی که حاکمان بی‌تعهد، مصداق «اتم و اکمل» آن به‌شمار می‌آیند. علمای نا‌لایق جامعه را از لحاظ فکری به انحطاط می‌کشانند و حاکمان نا‌لایق جامعه سیاسی و در واقع کل حاکمیت و به تبع آن ملت خود را به ورطه سقوط و نیستی رهنمون می‌سازند. (صانعی، 1395: 34،)

در حقیقت، نوع رهبری است که می‌تواند جامعه را منحط یا موفق کند. «ابو الحسن ندوی» به نقش رهبران در انحطاط جامعه اسلامی توجه کافی داشته است و در همین زمینه، به فساد حاکمان اسلامی و جدایی سیاستمداران از دین که سرانجام به انحطاط تمدن اسلامی در دوره‌هایی منجر شد اشاره می‌کند. وی با استناد به کتاب الأغانی [4] به لاهوت و لعب و خوشگذرانی و حرص و آزمامداران اسلامی و دنیوی شدن دین و ایجاد شکاف بین فقیهان و حاکمان که سرانجام ضعف تمدن اسلامی را در پی داشته است اشاره می‌کند. وی با مذمت شمردن حاکمان فاسد و لذت‌طلب، به آنان متذکر می‌شود که با فرو رفتن در امور لغو و بیهوده هیچ امتی نمی‌تواند رسالتش را انجام دهد و مردم را به تقوا و دین تشویق کند و در اخلاق خویش الگوی دیگران باشد. لزوماً، چنین امتی نمی‌تواند از زندگی و آزادی مدت زمانی طولانی بهره‌مند گردد. (ندوی، 1395: 189) «ابو الحسن ندوی» در مورد تأثیر شیوه حکومت‌داری زمامداران جامعه اسلامی و ایجاد شکاف طبقاتی که موجب نا‌رضایتی مردم می‌شود و سرانجام، به ضعف و انحطاط جامعه اسلامی منجر می‌شود به حکومت ایران در دوره ساسانیان اشاره می‌کند که سرمایه و توانگری از آن افراد معدودی بود؛ در مقابل فقر و بدبختی نصیب اکثر شهروندان ایرانی بود. وی با انتقاد از حاکمان ایران در دوره ساسانیان به شکاف و فاصله طبقاتی که در نتیجه اصلاحات خسرو انوشیروان ایجاد

شده بود و به فساد و دستگاه حاکمه و ضعف تمدن اسلامی منجر شده بود اشاره می‌کند. «اصلاحاتی که خسرو در نظام مالی مملکت ایجاد کرد، در راستای مصالح مالی دولت بود نه ملت، بلکه توده مردم مثل گذشته، همچنان، در بدبختی و فقر به سر می‌بردند. در جامعه ایران، قدرتمندان، ضعیفان را پایمال و با ظلم و سنگدلی تمام، با آنان برخورد می‌کنند.» (ندوی، 1395: 116) به‌طور کلی، پست‌های دولتی به معنی خاندان و نسل‌های ثروتمند و با نفوذ در دستگاه حکومتی، اختصاص یافته بود. وی در ادامه، به ظلم و ستم حاکمان در ایجاد زمینه‌های انحطاط تمدن اسلامی اشاره می‌کند.

3-4- خودکامگی و فساد و ظلم حاکمان در پی‌ریزی انحطاط تمدن نوین اسلامی:

ظلم و ستم گری یکی از عوامل تأثیرگذار در انحطاط تمدن اسلامی است، چون وقوع ظلم در هر جامعه‌ای در روابط انسان با طبیعت اخلاقی به وجود می‌آورد و جامعه را از مسیر طبیعی خارج و به سوی انحطاط می‌کشاند. با این وجود، روابط ظالمانه در جامعه و همچنین، تن دادن به ظلم، یکی از عواملی است که زمینه انحطاط بودن تمدن اسلامی را فراهم آورده است؛ زیرا در جامعه‌ای که ظلم و ستم اجتماعی بیداد می‌کند رشد و تعالی آن جامعه به انحطاط می‌گراید و به تدریج به سقوط و نابودی کشیده خواهد شد. همان گونه که ابن‌خلدون در مقدمه یادآوری می‌شود: «پدید آمدن ویرانی و نقصان در جامعه به علت ستمگری و تجاوز و همچنین، تن دادن به ظلم و جور از واقعیات اجتناب‌ناپذیر است و فرجام نا‌سازگاری آن به دولت‌ها برخواهد گشت.»

(ابن‌خلدون، 1374: 43) یکی از مهم‌ترین تبعات اشاعه ظلم و فساد و خو گرفتن جامعه به ارزش‌های نا‌معقول و نا‌متعادل، تضاد طبقاتی است که جامعه را به سوی تباهی می‌کشاند. مستضعفان که در جامعه اگر بتوانند شورش کنند، علیه طبقه نخست «ثروتمندان» برخواهند ساخت، و گرنه مظاهر تخریب و تجاوز و فساد جامعه را فرا می‌گیرد و در آستانه نابودی قرار می‌دهد. در اینجا ست که سنت لا یتغیر خلقت از مسببان آن انتقام می‌گیرد و نابودشان می‌کند و خداوند بدین سان پرونده متمدین را با این آیه می‌بندد. (رادی‌منش، 1361: 147)

فَإِن تَقَمَّضُوا مِنَ الدِّينِ أَعْرَضُوا (پس انتقام گرفتیم از کسانی که گناه کردند.) روم

(20)

«ابو الحسن ندوی» به فاصله طبقاتی به عنوان موتور محرکه سقوط تمدن اسلامی اشاره می‌کند و در مورد این عامل؛ جامعه ی «هند» را مثال می‌زند که در دوره‌ای در اوج شکوه و عظمت بوده است ولی

در اثر دوري از دين صحيح و انحراف رجال دين و فساد حاکمان وقتش، باعث به وجود آمدن شکافها و فاصلههاي طبقاتي در جامعه اش گرديدکه نتيجه آن باعث شد اين سرزمين «هند» که زماني از نظر تاريخنگاران عرب معدن حکمت و چشمه سار داد و عدل و خرد بود در اثر تبعيت از نظام طبقاتي «کاست» [5] به ضعف و زوال پيش برود (انداسي، 1383: 11). ابو الحسن ندوي به تأثير شکاف طبقاتي و بازتاب آن در شيوه نگرش ديني افراد که در نهايت، به ضعف حکومت و تمدن اسلامي منجر مي شود به خوبي اشاره نموده است. وي در اين زمينه مي گويد: «بدین طريق رسالت انبياء (ع)، اخلاق برتر و مبایي والا، در جهان آباد و متمدن، در بين دو قطب، سرمايه ي طغيانگر و فقر خطرناک از دست رفت. انسان توانگر با اشتغال به رفاه و آسائش خویش، از دين، پرداختن به آخرت و اندیشیدن درباره ي مرگ، کاملاً غافل شده بود. همينطور کشاورز يا کارگر به خاطر مشکلات و هموم زندگي، نيز از دين فراموش شده بود. زندگي و خواسته هاي آن، تنها آرزوي فقير و توانگر بود. چرخ زندگي با قدرتي تمام مي چرخيد؛ مردم به دين و آخرت هيچ توجهي نمي کردند و اصلاً فرصتي براي امور مربوط به روح، قلب و مفاهيم والاي انساني، نداشتند.» (ندوي، 1395: 122)

به طورکلي، آن که در روي زمين، امتي با طبيعت سالم، جامعه اي بر اساس اخلاق و فضيلت، حکومتي بر مبناي عدالت و رحمت، قيادتي بر پايه ي علم و حکومت، و ديني صحيح و منقول از انبياء (ع) وجود نداشت. به طور کلي حکومتها از نظر ندوي دو گروه هستند: 1. آنهايي که شعارشان هدايت (پرورش آدميان) است و 2. آنهايي که شعارشان جبايت (قدرت طلبي) است و هر يك از اين دو گروه خصايص ويژه و رهبران خاص خود را دارند. حکومت دومي در پي راحتي و رفاه و ادامه ي قدرت رهبران به هر بهايي است ولي اولي متوجه دعوت به سوي خدا و تعالي روح مردم با اخلاق فاضله و توزيع خيرات در ميان آنهاست. او همچنين ويژگي مهم رهبران گروه اول را ايثار، امانت و وفاداري مي داند حال آنکه ويژگي گروه دوم را عوام فريب، خيانت و نفاق مي داند. اما مفهوم مورد نظر ندوي براي بيان حکومت مورد نظر خویش در اسلام، نظام «خلافت» است. خلافت که در اصل به مفهوم جانشيني است. «ندوي» در کتاب تفسير سياسي اسلام، که از کتب معتبر وي مي باشد در تبیین واژه خلافت به تعريف «سيد ولي ا [دهلوي] از خلافت استناد مي کند و در ذيل تعريفش از خلافت مي آورد که «رياست؛ رهبري عمومي در مقام تصدي به نيابت از پيامبر (صلي ا عليه وآله و سلم) براي اقامه ي دين از طريق احياي علوم ديني و برپاداشتن ارکان اسلام و قيام به جهاد و هر آنچه بدان تعلق دارد از سازماندهي سپاهيان و برنامه ريزي نبرد و بخشش دارايي هاي عمومي و قيام به داوري و قضاوت، و اقامه ي حدود و رفع مظالم، و امر به معروف و نهي از منکر است.» (ندوي؛ 1378، 147) ندوي در اینجا به دو رکن مهم اسلام که جنبه ي نهادي و توسعه دهنده و نقش حفاظتي از ساير ارکان اسلام را دارند؛ يعني جهاد و نظام قضايي مورد نظر اسلام اشاره دارد. به ويژه در نگاه او جهاد باعث بيداري مسلمانان، پويا بودن اسلام و عزت آن در دنيا و در برابر جوامع ديگر

می‌گردد. او سپس از اقامه‌ی حدود و رفع مظالم و دادخواست‌ها سخن به میان می‌آورد که این دو را به نوعی می‌توان با نظام قضایی اسلام و رسالت جهادی آن در درون جامعه‌ی اسلامی منطبق ساخت. در پایان او به دو مورد از ارکان مهم دین اسلام اشاره می‌کند که مورد اتفاق تمام فرقه‌های اسلامی است. این دو عبارت‌اند از امر به معروف و نهی از منکر که مورد تأکید شدید علامه ندوی قرار گرفته‌اند و از این نظر او از بسیاری از عالمان اهل سنت ممتاز می‌گردد. بنابراین در نگاه او، اقامه‌ی دین از طریق تحقق ارکان اساسی اسلام چون احیای دانش‌های دینی مانند کلام و فقه و ...، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، اقامه‌ی حدود، رفع مظالم و نظایر آن صورت می‌گیرد و اینها زمینه ساز اقامه دین می‌باشند. پس، در نگاه ندوی خلافت باید با استفاده از این ابزارها اقامه‌ی دین را در جامعه تحقق ببخشد زیرا آن ابزار و وسیله‌ی اقامه‌ی دین در جامعه است. (جمشیدی؛ 1396) همانطور که بیان شد «ندوی» اعتقاد دارد در دوره‌هایی که مسلمانان از دو اصل مهم (امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا) که جز ارکان اساسی اسلام تلقی می‌شود فاصله گرفته‌اند تمدن نوین اسلامی هم به موازات آن دچار ضعف و انحطاط گردیده است. وی برای نمونه به حکومت هندوستان در سال 1875 اشاره ای می‌کند که به دلیل دوری از شیوه و روش زندگی دوران پیامبر و صحابه و فساد حاکمان و عدم اجرای قانون امر به معروف و نهی از منکر از سوی جامعه هندوستان، باعث سیطره کفار «بریتانیا» بر مسلمانان «هند» گردید.

4-4- فساد در مراکز دینی و سکولاریزه شدن جامعه:

با توجه به الگو بودن فقیهان در جامعه اسلامی، متأسفانه در دوره‌هایی شاهد انزوای و یا همکاری برخی از فقیهان با حکومت‌های جائر و فاسد بوده‌ایم. وقتی فقیهان جامعه که از آنان به‌عنوان نایب‌خدایان کشتی و هدایت‌گران جامعه نام برده می‌شود، دچار لغزش و خطا شوند جامعه و تمدن کم‌کم در اثر این عامل به سمت ضعف و انحطاط پیش می‌رود.

«ابو الحسن ندوی» اعتقاد دارد در دوره‌هایی که تمدن اسلامی با ضعف و انحطاط روبرو شده است، یکی از علت‌های مهمش، انزوای دینداران و رفتن جامعه به سمت جدایی دین از سیاست «سکولاریسم» بوده است. به‌طوری‌که حکمرانان مزبور از لحاظ دین و دانش در چنان موقعیتی نبودند که از دیگر علما و دینداران بی‌نیاز باشند. آنان مستبدانه حکومت و سیاست را به خود اختصاص دادند. هر وقت می‌خواستند یا مصالحشان ایجاب می‌کرد از فقها و رجال دین به عنوان مشاور و اهل تخصص استفاده کردند و اغلب آنان را در اجرای مصالح خویش به‌کار می‌گرفتند و هر وقت می‌خواستند از آنان نافرمانی و اظهار بی‌نیاز می‌کردند. بدین ترتیب سیاست از کنترل دین بیرون شد و در موارد زیادی تبدیل به ملوکیت طالمانه گردید. (ندوی؛ 188-1395، 187) «ندوی» در مورد شیوه‌های شکل‌گیری سکولاریزه شدن جامعه اینگونه

توضیح می دهد که؛ برخی از علما و دینداران در برابر خلافت و حاکمان وقت، بی طرفی در پیش گرفتند و گوشه گیری کردند و به مسائل خصوصی خویش مشغول شدند. برخی هم از آنچه در برابر دیدگان نشان انجام می گرفت و کاری از دستشان بر نمی آمد سخت آزرده می شدند و با حسرت و اندوه صرفاً انتقاد می کردند. برخی هم بنابر مصلحت دینی یا شخصی که داشتند با حکومت همکاری می کردند. اینجا بود که دین از سیاست جدا شد. از یک سو دین کاملاً دست بسته و بی پر و بال شد و از سوی دیگر سیاست دستش باز و کاملاً آزاد و صاحب امر و نهی گردید. و نتیجه آن این شد که علما و دینداران طبقه ای جداراً تشکیل دادند و سردمداران دنیا طبقه ای دیگر را.

نتیجه گیری

از جمله چالش‌هایی که جوامع گوناگون و به‌ویژه جوامع اسلامی با آن مواجه هستند، انحطاط سیاسی تمدن اسلامی است. سیاست در اندیشه «ندوی» در قالب کلی خلافت اسلامی تجلی می یابد که رسالت اصلی آن اقامه دین اسلام در جهان است. از نظر وی، تمدن نوین اسلامی آیینی است که از هر جهت کامل، و همه احتیاجات بشر را در ادواری مختلف رفع کرد و می‌کند؛ و برای نیازمندی‌های مستحدث آدمی نیز قوانین کلی دارد و پیروانش را به علم، دانش و کسب پیشرفت و تعالی در همه جوانب زندگی دعوت می‌کند؛ و لذا تمدن نوین اسلامی را عامل فقر، بدبختی و از عوامل عقب ماندگی دانستن ناشی از جهل و تعصب و ناآگاهی از حقیقت و روح و تاریخ درخشان این تمدن می‌باشد. به اعتقاد وی تاریخ و تجارب گواهی می دهند که تیره روزی بشر و تمدن اسلامی از آنجا شروع می شود که مسلمانانی خود را از وحی الهی بی نیاز بدانند و فقط به کمک عقل و تجربه و به دور از وحی الهی و روی آوردن به «اومانیزم» بخواهند ادامه حیات دهند. این روش که در نگاه «ندوی» جاهلیت جلی نامیده می شود مصادیقش عبارتند از؛ اطاعت غیر الله، تسلیم قدرت حاکمه و قبول قوانین غیر الهی و سر تسلیم فروآوردن در برابر قوانین حکومتی که بر اساس سنت الهی تاسیس نشده باشد. «ابو الحسن ندوی» با نگاهی تحلیلی و تاریخی، علت ضعف و تمدن اسلامی را در ادواری، محصول اتخاذ سیاست های نادرست حاکمان وقت اسلامی دانسته و دو عامل مهم؛ جدایی دین از سیاست «سکولاریزه شدن جامعه» و عدم اجرای تعالیم اسلامی در امر حکومت داری و ضعف خلافت اسلامی و قدرت بی بی نا شایستگان و فساد حاکمان را از عواملی می‌داند که در بروز ضعف و انحطاط تمدن اسلامی تأثیرگذار بوده‌اند. ابو الحسن ندوی با تأثیری از قرآن مجید معتقد بود که، رفتار ناآهنجار ثروتمندان و حاکمان و خوشگذرانی و عیاشی حاکمان و فاصله گیری آنها از اسلام راستین و سیره و سنت پیامبر (ص)، نظام اجتماعی را از هم می پاشد. و ره آورد آن ضعف و انحطاط تمدن نوین اسلامی می باشد. و برای احیای عصر طلایی اسلام باید به دوران پیامبر و صحابه ایشان برگردیم و اصول و دستورات اسلام راستین را در امر حکومت داری با انتخاب حاکمانی در طراز اسلام دخیل کنیم تا از وضعی که بر پیکره

منابع؛

1- قرآن کریم

2- آدام متز، 1394، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران، امیرکبیر.

3- ابن خلدون، عبد الرحمن، 1374، المقدمة، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، علمی فرهنگی.

4- البساطی، بطرس، دائره المعارف، (قايوس عام کفن فن و مطلب). بیروت، دارالمعرفه، (بی تا)

5- اندلسی، ساعد، 1382، طبقات الامم، ترجمه غلامرضا جمشیدنژاد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

6- جمشیدی، محمد حسین، اندیشه سیاسی ابوالحسن ندوی، سایت راسخون، بازدید مهرماه 1396. www.rasekhoon.net

7- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، 1383، المفردات، ترجمه غلامرضا خسروی حسینی، تهران، المکتب المرتضوی لاحیا آثار الجعفری .

8- رادمنش، عزت الله، 1361، قرآن جامعه شناسی اتوپیا، تهران، امیرکبیر.

9- صانعی، زهرا، 1395، بررسی دیدگاه های رایج درباره انحطاط تمدن اسلامی، قم، معارف اسلامی.

10- صواف، محمد محمود، 1389، نقشه های استعمار در راه مبارزه با اسلام، ترجمه سید جواد، هشتروdi، تهران، فراهانی.

11- جعفریان، رسول، 1373، تاریخ سیاسی اسلام، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

12- جان‌احمدی، فاطمه، 1395، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، چاپ سی و نهم، قم، معارف اسلامی.

13- کاشفی، محمد‌رضا، 1394، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، المصطفی.

14- ویل دورانت، 1370، تاریخ تمدن، ترجمه حمید عنایت و دیگران، تهران، انقلاب اسلامی.

15- ندوی، ابو‌الحسن، 1395، ماذا خس العالم بالانحطاط و المسلمین، ترجمه عبدالحکیم عثمانی، تهران، احسان.

16- ندوی، ابوالحسن، 1999، روائع الاقبال، دمشق، دارالقلم

17- ندوی، ابوالحسن، 1378، تفسیر سیاسی اسلام، ترجمه ابوشعیب عبدالقادر دهقان، تربت جام، نشر شیخ احمد جام.

[\[1\]](#)1- خلفای بنی امیه یا امویان (40- 132 هـ) سلسله ای اسلامی از خاندان های بنی امیه که پس از خلفای راشدین در سال 40 هـ ق زمام حکومت اسلامی را به دست گرفتند. پس از به قدرت رسیدن بنی امیه، روش انتخابی خلیفه به انتقال موروثی قدرت تبدیل شد. آخرین آنان مروان دوم، به دست ابومسلم خراسانی در غرب ایران به قتل رسید.

[\[2\]](#)2- خلفای بنی عباس یا عباسیان، سلسله ای از خلفای اسلامی از فرزندان عباس بن عبدالمطلب هستند. بنیانگذار این سلسله عبداللّٰه سفاح است که به سال 132 به کمک ایرانیان به فرماندهی ابومسلم خراسانی به خلافت رسید. آخرین خلیفه ی این سلسله ، مستعصم بود که از سال 640 هـ ق تا 656 هـ ق خلافت کرد.

3- عمر بن عبدالعزیز بن مروان به سال 61 هـ ق چشم به جهان گشود و از محضر دانشمندان آن زمان علم و دانش آموخت. وی به سال 99 هـ ق به خلافت رسید. در میان فرمانروایان بنی امیه، عمر بن عبدالعزیز تنها کسی بود که

دادگري و انصاف داشت و در حكومت و سياست تنها به آخرت مي انديشيد. بدين جهت به ملت بيشتر توجه مي كرد و حقوق اقليت ها را مي پرداخت.

[4] .الأغاني كتابي است در باب تصانيف خنياگران خلفا ، مخصوصاً مغنيان دوره هارون الرشيد كه توسط ابو الفرج عنوهاني (356-384 ه .ق) تأليف گرديده است.

Caste system [5]